

اصلاح‌گری دینی؛ دین‌گزینی اصلاح‌طلبی

در تعریف و توضیح مفهوم اصلاحات، اختلاف زیادی وجود دارد و تعاریف اصطلاحی آن نیز بسیار محدود و یا نزدیک به هم هستند. فرهنگ علوم سیاسی، اصلاح را رفورم معنا کرده است.

تبری ابن تیمیه از گروه‌های تکفیری و تروریسم



در تعریف و توضیح مفهوم اصلاحات، اختلاف زیادی وجود دارد و تعاریف اصطلاحی آن نیز بسیار محدود و یا نزدیک به هم هستند. فرهنگ علوم سیاسی، اصلاح را رفورم معنا کرده است.

به گزارش خبرگزاری مهر؛ عماد الدین باقی، در مقاله «تبری ابن تیمیه از گروه‌های تکفیری و تروریسم» که در ماهنامه مهر نامه ذیل لوگوی «شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمت الله علیه» به دست طبع سپرده شده است، همچنان بر طبل القائات التقاطی و افکار انحرافی خود می‌کوبد و مدعی می‌شود، «ابن تیمیه فردی اصلاح طلب است که در زمان خود یک روشنفکر دینی بوده و توانسته خرافات را از حول دین اسلام بزدايد،.....» "ما به یکی از ویژگی‌های برجسته ابن تیمیه، یعنی شجاعت در نقد و نظر و اجتهاد، امروزه بسیار نیازمندیم،....." "ابن تیمیه از غول‌های اندیشه در جهان اسلام بوده و متفکری است عقل‌گرا که با توسل و شفاعت مخالف بوده و نظر فقهی خود را بیان کرده است.

ابن تیمیه خشک اندیش و تکفیری نبود؛ بلکه عقلگرا و اصلاحگر دینی بود....." او با وجود اینکه می‌گوید هر کسی حسین(ع) را زیارت کند و او را باب الحوائج بداند، گناهکار و مشرک است و فقط خداوند است که باب الحوائج است، اما در همان کتاب می‌گوید که در مذهب اهل سنت، به مجرد اینکه کسی گناه کرد، تکفیر نمی‌شود.....» «باقی، با تمسک به چنین برداشت‌های ضعیف و سخنان سخیف و انحرافی از اسلام و احیاءگری دینی که تحقیقاً متأثر از اندیشه‌های امثال صاحب قبض و بسط تئوریک شریعت مطرح می‌گردد، در حقیقت از اندیشه‌های تکفیری و سلفی ابن تیمیه جانبداری و او را که خود، تحت تأثیر افکار تکفیری، در شمار اعضای اتاق فکر تقابل با اسلام و در لیست فراکسیون اسلام آمریکایی قرار می‌گیرد، فردی عقلانی می‌نامد که با «شفاعت» و «توسل» مخالف بوده است.

او که سابقه مخالفت با احکام شرعی اسلام و زیر سوال بردن فقه اسلامی، به دلیل تعارض با منشور حقوق بشر ملل متحد را در کارنامه خود دارد، همچنین، ابن تیمیه را که یکی از افراطی‌ترین نظریه پردازان سلفی‌گری و پدر معنوی و فکری نیروهای تکفیری جهان است، فقهی عقل‌گرا می‌نامد که با وجود زیر سوال بردن عقاید اساسی مذهب شیعه، آن‌ها را تکفیر نمی‌کند و با آنان مدارا می‌کند. باقی در حالی چنین مواضعی را درباره اندیشه‌های ابن تیمیه اتخاذ می‌نماید، که موضع‌گیری‌های وی باعث طرد او حتی از سوی جوامع اهل سنت شده است.

شاخص‌های نسل سوم اصلاح طلبی و نو اصلاح طلبان تجدید نظر خواه، در حالی بر طبل اصلاح‌گری دینی می‌کوبند که در دین‌گزینی به بهانه اصلاح طلبی، شهره شهرند. طبق اسناد تاریخی، خیانتی که اسلام ناب محمدی(ص) از جریان روشنفکری بیمار و وابسته و تساهل‌اندیشی، از يك سو و مقدس‌مآبان‌درباری و تحجر اندیش، از سوی دیگر دیده است، از لژ فراماسونری بریتانیای کبیر ندیده است! ابن تیمیه، شخصی متحجر و در عین حال تحت تأثیر روشنفکری غربی بوده است، یعنی او زائیده جمع اضداد و به يك معنی خروجی وحدت وجود عالمان مهتک و جاهلان متنسک است.

من قبلاً و در نوشته‌های پیشین خود، رسیدن این دو خط موازی و در عین حال هم مقصد، یعنی خط متحجرین و خط متساهلین، به يك خط را پیش‌بینی کرده‌ام و اکنون نیز می‌کوشم نشان دهم، نوک پیکان روشنفکری پست مدرنیسم و نوک پیکان سنت و واپسگرایی، دو خط انحرافی هستند که سرانجام به يك خط، ختم می‌شوند. از منظر اصلاح‌گری دینی، اصلاح طلبی دین‌گریز و اسلام تکفیری، دو تیغه يك قیچی برای قطع شجره طیبه اسلام شیعی است.

در حالی که دیدگاه‌های ابن تیمیه، واقع‌بینانه نبوده است و مثل بسیاری از روشنفکر زده‌های وطنی، بعضاً افکار التقاطی و متأثر از مکاتب بیگانه را به نام اسلام روشنفکری ترویج می‌کرد، از عجائب این قصه پر غصه، سینه زدن مشتی از عناصر جریان روشنفکری دین‌گریز و وادادگان واپسگرا، زیر بیرق امثال ابن تیمیه است. در دورانی که اسلام و مسلمانان، بیش از هر چیز محتاج وحدت کلمه و یکپارچگی بودند، ظاهراً حاجت ابن تیمیه و امثال او، افشاندن بذر تفرقه و ایجاد اختلاف بین مردم بود.

او با افکار انحرافی خود و نزدیکی به پلورالیسم دینی منبعث از سکولاریسم، القائات منفی و مخربی مانند تجسیم، حرمت زیارت، استغاثه، شفاعت و توسل را به سلف نسبت می‌دهد، در حالی که علمای اهل سنت، ادعای ابن تیمیه درباره مذهب سلف را تکذیب کرده و می‌گویند، "از منظر سلف، در معانی و تفاسیر آیات، باید همان ظاهر بدوی آن‌ها را گرفت و تفسیر آن‌ها درست به همان نحو باید باشد که وارد شده، بدون هیچ تاولی، یا توقفی در آنچه ظاهر است، و لذا امثال ابن تیمیه، در حقیقت گرفتار تشبیه کامل شدند و این خلاف عقیده سلف است." از سوی دیگر، آبشخور فکری گروه‌های تکفیری تندرو نظیر داعش که اکنون به نام اسلام، فجیع‌ترین جنایات را مرتکب می‌شوند و به صغیر و کبیر، رحم نمی‌کنند، از اندیشه‌های مسموم موسوم به فردی منحرف و متفرعن، چون ابن تیمیه است. هم او که باقی و باقی‌بقایای اصلاح طلبان داخلی، تحت عنوان اصلاح‌گری دینی و مصلحان ملی، زیر پرچمش سینه می‌زنند!

باز هم تکرار می‌کنم، در حالی مدعیان اصلاح طلبی و مصلحان دینی، از ابن تیمیه و آراء و نظرات بدوی و بدعت برانگیز او دفاع

می کنند که حتی بسیاری از عالمان اهل سنت، مخالف وی بوده و از او تبری می جویند. جالب تر اینکه، مدعیان دروغین حقوق بشر در ایران، امروز مدافعین راستین قتل عام و نسل کشی در جهان هستند! معلوم و مبرهن است، کسی که ضروریات دین را ناباورانه نایده می گیرد و در احکام حلال و حرام الهی و ضروریات دین، اجتهاد در مقابل نص می کند، عاقبت این سستی و کاهلی در کار دین و دینداری، نتیجه اش می شود، مخالفت با فرائضی چون، زیارت، شفاعت و توسل و صد البته سر انجام چنین افکار التقاطی، خروج از اسلام و ورود به جلگه مشتی تکفیری دین گریز است!

کسانی که خبره اند و خبرویت دارند، می دانند که افکار التقاطی، زائیده اندیشه پلورالیسم و متأثر از سکولاریسم است و پیش از این هم، کسانی از همین جماعت به ظاهر روشنفکران اصلاح طلب، به بهانه روشنفکری و اصلاح طلبی دینی، صراط های مستقیم را در مقابل صراط مستقیم نشانده و بدینوسیله باب بدعت های دینی را یکی پس از دیگری گشودند و با طرح نقطه نظرات خود، نشان دادند که به دیکته های اغیار تن در می دهند! حتی برخی را می شناسم که در حالی خود را به دیدگاه های موهن امثال سلمان رشدی مرتد، نزدیک می دانند و اساساً در مقابل حکم ارتداد او مقاومت نشان می دهند که از تئوریسین های گروه تروریستی داعش در سوریه و عراق، یعنی کسانی که گردن افرادی را می زنند که به زعم خود، آنها را در شمار مشرکانی می دانند که باید به زور شمشیر هدایت شوند، دفاع می کنند!

البته اینگونه تفسیرهای فرا دینی و برداشت های غلط از اسلام و آمران و عاملان خود سر گروه تکفیری داعش، شبیه کارکردهای گروهک منحرف و تروریستی فرقان بود که با توسل به مقام توجیه و انحراف از سر استدراج و تفسیر به رأی آراء اسلام و احکام شرعی، به خود اجازه می دهند خون امثال مطهری را مباح بدانند! این گروه به ظاهر دینی و در باطن دین گریز، مغز متفکری را هدف گلوله قرار دادند که اندیشه تابناک او، همچنان چراغ راه محققان و پژوهشگران علوم دینی است.

مطهری در تعریف مکاتب مادی و جریانات دین گریز گفته است، «دقیقاً یادم نیست شاید در سال ۲۵ بود که با برخی کتب مادیین که از طرف حزب توده ایران به زبان فارسی منتشر می شد و یا به زبان عربی در مصر، مثلاً منتشر شده بود، آشنا شدم. کتاب های دکتر تقی ارانی را هر چه می یافتم، به دقت می خواندم و چون در آن وقت به علت آشنا نبودن با اصطلاحات فلسفی جدید، فهم مطالب آنها بر من دشوار بود، مکرر می خواندم و یادداشت برمی داشتم و به کتب مختلف مراجعه می کردم. بعضی از کتاب های ارانی را آن قدر مکرر خوانده بودم که جمله ها در ذهنم نقش بسته بود.» استناد به این سخن مطهری، یعنی اینکه در دوران رضاخان در کنار سرکوب کامل روحانیت و اعتقادات دینی مردم، کمونیست های ایرانی در جایگاه مخالف حکومت او، به صورتی دیگر خود را برای یک تلاش دین ستیزانه، در سال های بعد و در قالب حزب توده آماده می کردند. بدعت های دینی و داعیه اصلاحات به تراژدی تکراری تبدیل شده است که بر اساس آن، برخی چهره های معلوم الحال و جریانات سیاسی، عبور از دین را تمدن و متدهای دین گریزی را اصلاح گری می نامند و بدینوسیله نام روشنفکری دینی را به عنوان یک افتخار یدک می کنند.

حداقل در تاریخ سیاسی معاصر، کسانی مثل میرزا ملکم خان، محمدعلی فروغی، سیدحسن تقی زاده و احمد کسروی، از این کویی و افرادی چون مارتین لوتر، مارکس، ارانی و ابن تیمیه، از آن کویی، اهم امهات اسلام ناب محمدی(ص) و دین پاک نبوی را تحریف و تضعیف و به بهانه اصلاحات، القائات خود را به ویژه در میان جوانان، إلقاء کرده و اکنون نجوای غریبانه و کهنه آنان توسط نو اصلاح طلبان موصوف به چپ رادیکال، از قبیل، سروش، کدیور، حجاریان، گنجی، سحرخیز و باقی، در اشکال مختلف نجوا می گردد.

تئوری قبض و بسط شریعت، حرمت شفاعت و زیارت، احکام تقلید و تحقیق، پلورالیسم دینی و صراط های مستقیم، سکولاریسم و جدایی دین از سیاست، لیبرالیسم و افکار التقاطی، مخالفت و مقابله با احکام قصاص، حجاب، ارتداد و بلاخره تحریف عاشورا و نقد بشری نهضت امام حسین(ع) و زدن پنبه خط رهبر فقید انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی، با هدف به زیر کشیدن انقلاب اسلامی و حکومت دینی، از جمله کدهای مصطلح جریان روشنفکری بیمار و وابسته برای دور کردن دین و شعائر دینی از زندگی شخصی و اجتماعی مردم است.

میرزا ملکم خان می گوید، "در اروپا که بودم سیستم های اجتماعی، سیاسی و مذهبی مغرب را مطالعه کردم. با اصول مذاهب گوناگون دنیای نصرانی و همچنین تشکیلات جمعیت های سری و فراماسونری آشنا گردیدم. طرحی ریختم که عقل سیاست مغرب را با دیانت مشرق به هم آمیزم. چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا کوشش بی فایده ای است. ازاین رو، فکر ترقی مادی را در لفاف دین عرضه داشتم تا هموطنان، آن معانی را نیک دریابند. دوستان و مردم معتبري را دعوت کردم. در محفل خصوصی از لزوم پیرایشگری اسلام سخن راندم." نیز، فتحعلی آخوندف که از پیشقراولان فرهنگ غرب است. گفته است، "بعد از چندی به خیال اینکه سد راه الفباي جدید و سد راه سویلزاسیون در ملت اسلام، دین اسلام و فئاتیسم آن است، برای هدم اساس این دین و رفع فئاتیسم و برای بیدار کردن طوایف آسیا از خواب غفلت و نادانی و برای اثبات وجوب پروتستانتیسم در اسلام به تصنیف کتاب کمال الدوله شروع کردم." پروتستانتیسم را اگر معادل مسیحیت تحریف شده و اسلام روشنفکری بدانیم، باز هم صدای پای روشنفکری و غرب زدگی، با زدن انگ موهومات و خرافات به اعتقادات دینی و لزوم اصلاح گری دینی و دین گریزی اصلاح طلبی، به گوش می رسد و به گمان من، افکار امثال ابن تیمیه و سخنان سخیف دانش آموختگان مکتب التقاط مبنی بر تقلید از خط روشنفکری غربی، کوششی برای باز تعریف شبیخون فرهنگی غرب و دشمنی با اسلام راستین است.

در دوران دیکتاتوری رضاخان قلدر که استبداد بیداد می کرد و عالمان دینی و دانشمندان، از خوف خفقان لجام گسیخته رضاخانی، باید روزه سکوت می گرفتند، افرادی با داعیه کارشناسی دین و اصلاح گری دینی، در آزادی کامل به طرح دیدگاه های

مغایر با اسلام ناب مشغول بودند. افرادی همچون شریعت سنگلجی، سیداسدالله خرقانی و احمد کسروی از این جمله اند. جالب است که اصلاح طلبی دینی، بیشترین الهام را از شبهه افکنی های فرقه متعصب و استعماری وهابیت گرفته بود. شریعت سنگلجی بعضی از شعائر شیعه مثل توسل، شفاعت و رجعت را وقیحانه زیر سؤال می برد، اما حکومت رضاخان به کتابی که در نقد این نظرات نگاشته شده بود، اجازه انتشار نمی داد. احمد کسروی هم با اشاره به منشعب شدن اسلام به مذاهب و مسالک متعدد، مدعی دین جدیدی به نام پاکدینی شد و گفت، "با آنکه پایه آن اسلام است، این پاکدینی جانشین اسلام و طبق خواست خداوند است و لذا آئین اوست". البته کسروی که از خود بریده و به لژ فراماسونری پیوسته بود، در خلال این دین سازی کاذب، سعی می کرد اقدامات رضاخان، مثل اجبار زنان مسلمان به بی حجابی را وجاهت اعتقادی ببخشد.

برای نقد و بررسی بیش از پیش جریان روشنفکری غربی و نشان دادن نیمه پنهان مدعیان احیای دینی و دین گریزی اصلاح طلبی، کافی است نیم نگاهی به آراء و نظرات اصلاح طلبان وطنی بیفکنیم، تا حقیقت دشمنی پیدا و پنهان استعمار فرهنگی با اسلام ناب روشنتر گردد. جنبش اصلاح طلبی دینی که ظاهراً جریان است نوگرایانه و فلسفه سیاسی خود را اصلاحگری دینی می داند، از آنجا که بر خلاف ادعای خود، از مسئله احیای دینی و نگاه ایدئولوژیک استفاده ابزاری میکند و با شعار فقه پویا و ایجاد نوعی پروتستانیسم اسلامی، در حقیقت می خواهد، فقه سنتی را به چالش بکشد. نظریه ماکسیمالیسم دینی و دین سیاسی را از انواع و اشکال جزم اندیشی دینی و مبارزه با مبانی حقوق بشر و آزادی های اجتماعی می داند و لائیسیت و جدائی نهاد دین، از نهاد دولت را ترویج و تبلیغ می کند.

ماکسیمالیسم دینی، از دیگر روش های نخما شده دین گریزی اصلاح طلبانه است. این جماعت حداقلی به بهانه نو اندیشی دینی، می کوشد که اسلام و احکام دینی را از زندگی و الزامات عصر جدید خارج و به عبارت دیگر، اصلاح طلبی دینی را از احیای دینی، جدا سازد. گفتمان احیای دینی، از قبیل آنچه ابن تیمیه از آن سوی و گردانندگان روزنامه های زنجیره ای از این سوی، دنبال می کنند، بر آن است که مبانی تجدد و ترقی، بلکه فرهنگ منحط غربی را در مقابل فرهنگ اسلامی و جامعیت اسلام برای تمشیت و معیشت انسان و جامعه، قرار دهد.

خرده شاگردان جریان روشنفکری و دانش آموختگان مکتب سکولاریسم، مدرنیته غربی و پست مدرنیسم افسار گسیخته را کعبه آمال و اعمال خود دانسته و دین و دینداری را آفیهن ملت ها و احکام اسلام را ناتوان در اداره جامعه معرفی می کنند. روشنفکران به اصطلاح دینی، مانند روشنفکران چپ، که از اندیشه دیکتاتوری پرورلتریا و توهم حداکثری اندیشه های مارکس سود می جویند، امروز از جمله اندیشه های انحرافی و مخرب مکاتب ضد دینی محسوب می شوند، گرچه با شعار دین و عوام فریبی به میدان آمده باشند. در قرآن واژه های اصلاح و افساد متلازم با واژه های معروف و منکرند، اصلاح طلبی مصداق امر به معروف و افساد مصداق اشاعه منکر است.

اصلاح طلبی دینی رابطه عمیقی با امر به معروف و نهی از منکر دارد. به همین جهت همه مسلمانان را می توان طرفدار حقیقی اصلاحات واقعی، یعنی انجام فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر دانست و اساساً اصلاح طلبی به معنای صحیح کلمه، هدف همه نهضت های توحیدی و بعثت انبیای الهی بوده است. هم چنانکه پیامبر(ص) و پیامبران و ائمه معصومین(علیهمالسلام) خود از بارزترین مصلحان تاریخ بشریت به شمار می روند. اما و هزار اما، آنچه امثال صاحب این قلم را به واکنش در مقابل چالش های سیاسی و نه علمی مشتی مدعیان جریان روشنفکری بیمار و وابسته، وا می دارد، همانا ظهور و حضور و بروز چهره های معلوم الحال و متأثر از سرویس های پیدا و پنهان دستگاه های استعماری، به عنوان نوك پیکان مخالفین اسلام ناب محمدی(ص) و دشمنی با اندیشه دینی و قرآنی، از قبیل آنچه امروز تکفیری های داعش تحت تأثیر وهابیت انجام می دهند، می باشد. زیرا همه می دانیم که مدعیان روشنفکری و اصلاح طلبی، در این عصر مثل سایر اعصار، لاجرم دچار انحرافات فاحش است، منحرفین خیال می کنند، اصلاح طلبی، یعنی ساختار شکنی، یعنی دگرگونی، یعنی انقلاب در انقلاب و بلاخره یعنی عداوت با سیستم حاکم، گرچه این سیستم، سیستم حکومت علی(ع) باشد! خوارج و مارقین و قاسطین و ناکثین هم با دعوی اصلاح طلبی، به مصاف احیای علوی آمدند و نتیجه آن شد که دیدیم!

امروز هم وهابیت که به گمان من زائیده افکار التقاطی لیبرالیسم مذهبی است، از دل اندیشه روشنفکرانی بیرون آمد که اکنون یکی از خروجی های آن، گروه تروریستی داعش است! اصلاح گری دینی در اروپا نیز به دنبال رنسانس و انقلاب صنعتی شکل گرفت و راه دیگری را پیمود. رنسانس یا تجدید نظرطلبی در باورها، آداب و سنت های دیرین، تا حدودی به انکار ارزش های الهی انجامید. نگرش تازه به دین و تفسیرهای نوین دینی، در حقیقت از آموزه های مسیحیت و بازتاب واقعیت های تاریخ حاکمیت کلیسا و سوء استفاده های رهبران به ظاهر مذهبی، به ویژه در قرون وسطی است. جنبش های اصلاحی، اعم از اشکال صحیح و غلط آن، دارای صبغه فکری، اجتماعی و فکری و اجتماعی، بطور توأمان بوده است. نهضت غزالی، فکری بود و او در صدد احیای علوم دین برآمد و نهضت های علویین و سربداران نهضتی اجتماعی علیه حکام زمان بود و سرانجام نهضت اخوان الصفا هم فکری و هم اجتماعی بود.

در این میان، البته مصلحان واقع بین و عالمان و متفکران دینی، در جهت اصلاح و تصحیح جهان بینی های محدود، بر اساس اسلام ناب بودند و به جای سخن از مکتب تفکیک و اصرار بر إلقاء نظریه جدایی دین از سیاست، وحی از عقل، اسلام از حکومت، تقلید از تحقیق و سخن از ارتباط و در هم آمیختگی، علوم الهی و علوم انسانی به زبان می رانند و اجتهاد و نوآوری با حفظ اصول اولیه و حرمت حلال و حرام خدا و مطابقت با مقتضیات زمان و مکان و مسائل مستحدثه مطرح می گردد. پروتستان ها در اروپا، گرچه تحت تأثیر اسلام و آموزه های فرهنگ و تمدن اسلامی، در تمدن یونان و روم، به جهان بینی جدید رسیده و وارد دوره رنسانس و پیشرفت های بعدی و انقلاب علمی، تجاری، صنعتی، سیاسی و اجتماعی شدند اما به دلیل تزلزل

در ارکان و مبانی دینی و معرفتی، دین و معنویت را کنار نهادند و به تفریط دچار شدند.

ارتباط نامناسب شرقیان با فرهنگ و تمدن جدید غربی و ورود و هجوم استعمار اروپایی و امپریالیزم سرمایه داری، با توجه به استعمار فرهنگی که در جهت استحاله فرهنگی جوامع شرقی و مسلمان صورت گرفت، بسیاری از تحصیل کردگان جدید و روشنفکران این جوامع را به جریان تقلید از تمدن غرب و غربگرایی و غربزدگی و تجدد کشاند. از این طریق تغییرات اجتماعی و اصلاحات مدرنیستی و در واقع غربی سازی به جای نوسازی، افراد و جوامع اسلامی را با يك انحراف و بحران هویت مواجه می سازد. سید جمال الدین اسدآبادی که هم درد دین داشت و هم از جمله مصلحان واقعی و مشاهیر نهضت های اصلاحی در صد ساله اخیر است، استبداد داخلی و استعمار خارجی را دو مسئله مهم جوامع اسلامی می دانست.

سید جمال الدین، مردی متجدد و مصلح بود و مسلمانان را به فراگیری و اقتباس از علوم و فنون جدید فرا می خواند و در عین حال، متوجه خطرات ناشی از تجددگرایی افراطی بود. محمد عبده و عبدالرحمن کواکبی نیز، در شمار اندیشمندانی بودند که به تفکر بیداری اسلامی و جامعیت دین برای اداره امور مسلمانان اعتقاد داشتند و در این میان، با به ظاهر روشنفکران زمان خود، چالش هایی را پشت سر گذاشتند.

در تعریف و توضیح مفهوم اصلاحات، اختلاف زیادی وجود دارد و تعاریف اصطلاحی آن نیز بسیار محدود و یا نزدیک به هم هستند. فرهنگ علوم سیاسی، اصلاح را رفورم معنا کرده و مراد از آن را اقداماتی می داند که برای تغییر و تعویض برخی از جنبه های حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، مطرح می شود، بدون آن که بنیاد جامعه را دگرگون سازد، مثل رفورم های آموزشی، اداری، بازرگانی، انتخاباتی و... . اسلام و مارکسیسم و لیبرالیسم از مکاتبی هستند که بیش تر در رویارویی با یکدیگر و یا در بطن تعلیمات خود، به مقوله اصلاحات پرداخته اند و همواره در ارائه نظرات خود دچار چالش و تضاد شده اند. دو دیدگاه مارکسیسم و لیبرالیسم از اصلاحات به عنوان ابزاری در جهت رسیدن به اهداف خاص خود استفاده می کنند. مارکسیسم منع اصلاحات و جلوگیری از هر گونه اصلاح را برای ایجاد انفجار در جامعه و وقوع يك انقلاب کارگری سرلوحه کار خود قرار می دهد. اما لیبرالیسم برای ایجاد انحراف و جلوگیری از نهضت بیداری اسلامی و حفظ سرمایه داری و گسترش آن در سراسر جهان، از اصلاحات استفاده ابزاری می کند. در دنیای غرب، امریکا سردمدار اصلاحات لیبرالی است و در ایران، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، غرب و روشنفکری غربی، با حمایت از عناصر داخلی به ظاهر اصلاح طلب، از افکار دگر اندیشان، در مقابل اندیشه حکومت اسلامی، حمایت می کند.

دکتر محمدتقی فرجی، رئیس بنیاد حکمت و اندیشه